۵۵. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۲/۱۵)

۵۵. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۲/۱۵) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - دوشنبه، ۱۵ اسفند ماه ۱۴۰۱ موضوع : نقش «مدیریت امتثال» در تعیین ضابطه برای شروع «زوه» و «عدم تطابق حرکت انتقالی ماه با شبانه‌روز» در ماه

- پیش‌گفتار(چکیده)
- جمع‌بندی بررسی تعبیر «زاد حماد فیه لا اعلم الّا قال و لا خمسون»
- بررسی سند روایت زید شحام
- بیان مرحوم صدوق در معنای «ولا خمسون»
- عدم تطابق زمان چرخش قمر به دور زمین با شبانه‌روز، منشأ اختلاف در فتوا
- تفاوت احکام لحظه، روز و شب اول ماه
- طولیت شهادت مرأه واحده، عدلین و خمسون در رؤیت هلال با اصل میقاتیت هلال
- محدوده حکم حاکم در اعلام شهر و رؤیت هلال
- تفاوت احکام طولی با مقاصد الشرعیه
- میقاتیت، امری برای کل مسلمین در تمام جهان

پیش‌گفتار(چ‌کیده)

موضوع اصلی:
نقش «عدم تطابق حرکت انتقالی ماه با شبانه‌روز» و «مدیریت امتثال» در تعیین ضابطه برای شروع ماه

موضوعات فرعی:
عدم تطابق چرخش ماه به دور زمین با شبانه‌روز،
منشأ اختلاف در فتوا
تبیین شهادت عدل واحد،
عدلین،
قسامه و حکم حاکم در مسأله رؤیت هلال با تکیه بر نظریه مدیریت امتثال
بررسی سندی روایت زید شحام

جمع‌بندی بررسی تعبیر «زاد حماد فیه لا اعلم الّا قال و لا خمسون»

بحث در روایت محمد بن مسلم در باب سوم بود. بخشی از این روایت را در باب سوم آورده بودند. ادامه آن را در بخش یازدهم، حدیث یازدهم آورده بودند که دیروز خواندیم. در آخر آن هم بود، حماد گفت: «لا اعلم الا قال و لاخمسون». در یک کلمه عرض کردم اگر تنها به اندرون خود روایت نگاه کنیم، معنای «ولاخمسون» این می‌شود: «التسعة یقومون و لایرونه و لاخمسون»؛ یعنی «ولاخمسون یقومون و لایرونه». یعنی از این نه تا بیشتر هم نمی‌بینند. این برای داخل حدیث است که از نظر معنا به این صورت به ذهنم می‌آید. اما چون دیروز هم عرض کردم که از بیرون روایت دیگری هم داریم که مفاد «و لاخمسون»، لایرون الخمسون است؛ یعنی حتی اگر پنجاه نفر هم ببینند باز فایده‌ای ندارد. دو روایت هست. نسبت به مفاد آن روایات، «لاخمسون» یعنی «لایرون الخمسون».

> **عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الصوم للرؤية، والفطر للرؤية، وليس الرؤية أن يراه واحد ولا اثنان ولا خمسون**[1]

یعنی «خمسون» می‌بینند ولی دیگران نمی‌بینند. اینجا هم به این صورت معنا می‌کنیم: «لا اعلم الا قال و لاخمسون» یعنی «یرون الخمسون اما لایری کل البلد». به قرینه این روایات، به این صورت معنا می‌شود. اما اگر خودش باشد، اینچنین است.

البته راجع به این روایت و روایات دیگر بحث‌های خیلی خوبی مطرح است. دیروز هم یکی از آقایان مطلبی را گفتند و بعد هم توضیح دادند.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ص۲۱۰

بررسی سند روایت زید شحام

روایت سوم؛

> **وعنه، عن عمرو بن عثمان، عن الفضل، وعن زيد الشحام جميعا عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن الأهلة، فقال: هي أهلة الشهور، فإذا رأيت الهلال فصم،وإذا رأيته فأفطرقلت: أرأيت إن كان الشهر تسعة وعشرين يوما أقضي ذلك اليوم؟ فقال: لا إلا أن يشهد لك بينة عدول، فان شهدوا أنهم رأوا الهلال قبل ذلك فاقض ذلك اليوم[1]**

«وعنه»؛ مرحوم شیخ در تهذیب، **«عن عمرو بن عثمان، عن الفضل»**؛ در نسخه السلامیه به این صورت است. اما همین روایت در باب پنجم، صفحه ۱۹۰ دنباله‌اش آمده است. لذا من این روایت را از آن جا می‌خوانم. در آل البیت احتمال می‌دهد که این روایت سوم از مفضّل باشد، نه از فضل. علی ای حال معلوم است که مفضّل است. نسخ خود تهذیب اصل مفضل است. شواهد و قرائن هم دال بر این است که مفضل است. حال اینکه کدام مفضل است، ترجیح را با مفضل بن صالح دادهاند، نه مفضل بن عمر.

«وعن زيد الشحام جميعا عن أبي عبد الله عليه السلام»؛ در استبصار عبارت به این صورت است: «عن المفضل عن زید الشحام عن ابی عبد الله علیه‌السلام». تعبیر استبصار به این صورت است. اصلاً«جمیعا» هم ندارد. اما در تهذیب دارد «عن المفضل و عن زید الشحام جمیعا عن ابی عبدالله علیه‌السلام». پس در این جهت استبصار با تهذیب تفاوت می‌کند.

5:22

در نرم‌افزار گفته‌اند که در اینجا تصحیف شده است. یعنی در «و عن زید»، واو زیادی است. درستش این است: «عن المفضل عن زید الشحام». چون عمرو بن عثمان از مفضل بن صالح روایت زیادی دارد. و مفضل بن صالح از زید بن شحام روایت دارد. ولی در نرم افزار«جمیعا» در تهذیب را حذف کرده‌اند. و حال آنکه در نسخ تهذیب «جمیعا» دارد. «جمیعا» خلاف تصحیف است. یعنی دقیقاً کلمه «جمیعا» می‌گوید «عن المفضل و عن زید الشحام». پس این را توجه داشته باشید که کلمه «جمیعا» در تهذیب روی حساب ظاهر، با آن چه که گفته‌اند در تهافت و تعارض هست.

خب حال اولویت با کدام است؟ اگر «جمیعا» را در نسخ تهذیب پذیرفتیم، استبصار را هم باید به همین صورت تصحیح کنیم و بگوییم «جمیعا» اقوی در ظهور است. پس در استبصار هم که «عن زید» دارد، یعنی «و عن زید». چون کلمه «جمیعا» در ظهور اقوی است. آن جا هم تنها یک واو می‌خواسته. «عن المفضل عن زید» یا «عن المفضل و عن زید». در استبصار اگر واو افتاده باشد کافی است تا با «جمیعا» در تهذیب جور در بیاید. خب اگر به این صورت باشد، مفضل دیگر

«مفضل بن صالح» نیست، بلکه «مفضل بن عمر» می‌شود. چون مفضل بن صالح خودش بلاواسطه از امام صادق نقل نمی‌کند. چون ظاهراً در طبقه او نیست. این در مورد «جمیع».

شاگرد: عمرو بن عثمان از زید روایت دارد؟

استاد: به نظرم ندارد. ظاهر طبقه‌اش این است که نباید داشته باشد.

شاگرد۲: عنه اول به چه کسی می‌خورد؟

استاد: مرحوم صاحب وسائل این عنه را دارند و به شیخ طوسی در تهذیب ارجاع می‌دهند. نه به بقیه طرق.

با مجموع روایات دیگر، باید به نحوی از «جمیع» تخلص پیدا کنیم. کلمه «جمیع» در استبصار که نیست. آیا ناسخی این «جمیع» را به نسخه تهذیب اضافه کرده؟ چون دیده که واو هست، گفته «جمیع» را اضافه کنم؟ علی ای حال در نرم‌افزار برایشان واضح است که در اینجا تصحیف صورت گرفته است. البته تعبیر تحریف السند دارند. لذا از مفضل بن صالح که در طبقه‌اش مناسب است و عمرو بن عثمان از او زیاد نقل می‌کند، و او هم از زید زیاد نقل می‌کند، سند به کلمه «جمیع»، «و زید» تحریف شده است.

شاگرد: عمرو بن عثمان از زید روایت ندارد.

استاد: جور هم در نمی‌آید. بنابراین کلمه «جمیع» در اینجا از حیث قرائن بیرونی مرجوح می‌شود. اولویت با استبصار می‌شود. در استبصار هم صاف است، دارد «عن المفضل عن زید». یعنی نسخه استبصار هیچ مشکلی در ترتیب سندی ندارد. مفضل بن صالح از زید الشحام.

شاگرد۲: چون عمرو ندارد می‌گویی مرجوح است؟

استاد: بله، از قرائن بیرونی منظورم همین است. چون عمرو معمولاً از مفضل بن صالح می‌گوید. از مفضل بن عمرو ندارد. همینطور دور است که از زید نقل کند. و همینطور مفضل بن عمرو. مفضل بن عمرو در زمان امام صادق علیه‌السلام وفات کرده است. اینطور که من یادم می‌آید حضرت فرمودند «رحم الله مفضل...!». به خلاف زراره که تا بعد از امام صادق علیه‌السلام ماند. خب عمرو بن عثمان از مفضل بن عمر که با این قدمت هست، نقل کند! این‌ها چیزهای خیلی بعیدی است. لذا نسخه استبصار با قرائن خارجیه اولویت دارد و برای «جمیع» تهذیب باید توجیهی شود.

شاگرد: احتمال اشتباه شیخ طوسی را نمی‌دهید؟ علی ای حال احتمال سهو و نسیان که در همه جا می‌آید. ولی باید ببینیم کدام یکی اولی به سهو هستند. آیا احتمال دارد که شیخ سهو کرده ای نساخ بعدی؟ مثلاً تصحیح قیاسی بوده که اضافه شده. یک عالمی می‌بیند که در اینجا واو هست، لذا یک «جمیع» در کنار آن می‌نویسد و ناسخ بعدی هم آن را می‌نویسد. کسانی که با نسخ خطی آشنا هستند، با درج حاشیه در متن به وفور آشنا هستند. کتاب خطای هست که حاشیه آن چیزی نوشته بوده که برای دیگری بوده، کسی که آن را می‌بیند به این خیال که ساقط شده بوده، آن را در متن می‌آورد و درج می‌کند. این خیلی زیاد است. اما اینکه اسناد سهو به کدام یکی اولی است، فعلاً چیزی در ذهنم نیست.

---

[1] همان ص۱۸۲ و ص۱۹۰

بیان مرحوم صدوق در معنای «والا خمسون»

خب مفاد روایت چیست؟

«عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن الأهلة، فقال: هي أهلة الشهور، فإذا رأيت الهلال فصم،وإذا رأيته فأفطرقلت: أرأيت إن كان الشهر تسعة وعشرين يوما أقضي ذلك اليوم؟»؛ شما می‌گویید که تنها به دیدن است. من دیدم و روزه گرفتم، بعد می‌گویند یک روز قبلش بود، الآن چه کار کنم؟ قضا بکنم یا نه؟

12:01

«فقال: لا إلا أن يشهد لك بينة عدول، فان شهدوا أنهم رأوا الهلال قبل ذلك فاقض ذلك اليوم»؛ بینه عدول. در یک نسخه «بینة عدل» بود و در اینجا «بینة عدول» است. حضرت باز هم جمع می‌آورند. این برای این روایت.

به باب سوم برگردیم. من اینها را با هم می‌خوانم چون روایات بحثی دارند که با هم بیان می‌کنم. حدیث چهارم؛

> **وعنه، عن الحسن بن علي، عن القاسم بن عروة، عن أبي العباس، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الصوم للرؤية والفطر للرؤية وليس الرؤية أن يراه واحد والا اثنان والا خمسون. وروا الصدوق باسناده عن القاسم بن عروة. أقول: يأتي وجه[1]**

رؤیت این نیست که پنجاه نفر ببینند. این هم مضمون این روایت.

«وروا الصدوق باسناده عن القاسم بن عروة. أقول: يأتي وجه»؛ این وجه کجا می‌آید؟ در باب یازدهم، حدیث چهاردهم این وجه را ذکر می‌کنند.

وباسناده عن علي بن الحسن بن فضال، عن أخويه، عن أبيهما، عن عبد الله بن بكير بن أعين، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: صم للرؤية، وأفطر للرؤية، وليس رؤية الهلال أن يجئ الرجل والرجلان فيقولان رأينا، إنما الرؤية أن يقول القائل: رأيت فيقول القوم: صدق

> **أقول: هذا محمول على حصول الشبهة والتهمة جمعا بقرينة ذكر تكذيب الحاضرين لمدعي الرؤية بناء على الغالب من رؤية جميع**

> **الحاضرين له مع عدم المانع فالانفراد يوجب التهمة، أو مخصوص بعدم عدالة الشهود ليثبت الشياع بالخمسين إذ لم يذكر العدالة فيها بخلاف شهادة الرجلين قاله بعض الأصحاب، ونهي شهادة الخمسين محمول على معارضة شهادة أكثر منهم لما مر من اشتراط اليقين دون الظن[2]**

«قال: صم للرؤية، وأفطر للرؤية، وليس رؤية الهلال أن يجئ الرجل والرجلان»؛ این رجلان یعنی حتماً غیر عادل؟ ظاهر عبارت چیزی ندارد. مقصود از عبارت این نیست که حتماً غیر عادل است. **«فيقولان رأينا»؛** حضرت در ادامه می‌گویند «فیقولان»، یعنی حتماً هر دوی آن‌ها می‌گویند «رأینا». **«إنما الرؤية أن يقول القائل: رأيت فيقول القوم: صدق»**؛ کل قوم می‌گویند که راست گفت.

«**أقول**»؛ اینکه فرمودند «ایتی وجهه»، ظاهراً مقصودشان اینجا است.

«اقول هذا محمول على حصول الشبهة والتهمة جمعا بقرينة ذكر تكذيب الحاضرين لمدعي الرؤية بناء على الغالب من رؤية جميع الحاضرين له مع عدم المانع فالانفراد يوجب التهمة»؛ اینجا رجلان آمده، خب در آن روایتی که الآن خواندیم هم «والخمسون» هم دارد. پنجاه نفر هم فایده ندارد. منظور اینکه باید چه کار کنیم؟

«أو مخصوص بعدم عدالة الشهود ليثبت الشياع بالخمسين»؛ با خمسین شیاع حاصل می‌شود. **«إذ لم يذكر العدالة فيها بخلاف شهادة الرجلين قاله بعض الأصحاب، ونهي شهادة الخمسين محمول على معارضة شهادة أكثر منهم لما مر من اشتراط اليقين دون الظن»؛** اینکه فرمودند «ایتی وجهه» منظورشان همین بوده.

---

[1] همان ۱۸۳

[2] همان ۲۱۰

عدم تطابق زمان چرخش قمر به دور زمین با شبانه‌روز، منشأ اختلاف در فتوا

دیروز آقا فرمودند بعض روایات دلالت دارد که بینه و شهادت دو عادل همانطور که قول مشهور هست، در رؤیت کافی است، ممکن است اینها دلالت نداشته باشد، دست‌بندی کردند. بخشی از آن را فرمودند مربوط به قضا است. اصلاً برای قضا است. حضرت می‌گویند «صم للرؤیة و افطر للرؤیة» و خلاص؛ هوا هم صاف بود، روزه را می‌گیرند. بعداً اگر دو بینه عادل آمدند قضا بکن. پس معلوم می‌شود که در اینجا نمی‌خواهند بگویند برای اول شهر است. اگر روایاتی در اول شهر، خصوص را گفت، با اینهایی که گفتند دو نفر کافی است، منافاتی ندارد. چون می‌گویند دو نفر، برای قضا کردن کافی است. نه برای ثبوت اول ماه. در دسته دیگر هم حضرت می‌گویند «لااجزی». یعنی اگر حاکم شرع بخواهد در مصدر حکم به ثبوت ماه باشد، کمتر از دو تا را قبول نمی‌کند.

شاگرد: در مورد یکی هم روایت داریم.

استاد: بله، حتی داریم «یقبل شهادة امرأة واحدة». طبق آنها عمل نیست ولی در حدیث بود.[1] بیاناتی که دیروز مقدمه آن را عرض کردم، به گمانم هرچه جلوتر برویم، زوایای قابل بحث‌تری دارد. آن بیان جمع بین همه اینها است. یعنی اصلاً منافاتی ندارد، باید جای آن را معلوم کنیم. روایات اینطور نیست که کنار بگذاریمشان. بلکه همه را باید با هم فهم کرد. به‌صورتی‌که تمام اذهان اجتماع شود و آن را بپذیرند. من هم که اینها را عرض می‌کنم برای این است که مطرح شود و ببینیم مورد توافق و تصدیق سائرین قرار می‌گیرد یا نه.

در اینجا اگر بگوییم وقتی حضرت می‌گویند دو عادل آمدند و گفتند قضا بکن، ربطی به اول ماه ندارد، یعنی مانعی ندارد که در اول ماه اگر دو نفر آمدند قبول نکند. اینکه خلاف علت و معلول وترتب است. چرا وقتی دو بینه عادل شهادت داده بودند که ماه را دیده‌اند، باید قضا بکند؟ چون قضا مترتب و معلول ثبوت حکم به شهادت است. نه اینکه قضا قید قبول شهادت باشد. این ترتب روشنی است. حضرت می‌فرمایند اگر دو بینه شهادت دادند، قضا بکن؛ یعنی بینه موضوع را ثابت می‌کند پس یتفرع علیه القضاء. در بیان شما قضا قید ثبوتی می‌شود. بینه‌ای که قضا را برای تو می‌آورد، قبولش کن. یعنی لزوم قضائی که به‌عنوان حکم، نزد عرف، مترتب بر بینه است، شما آن را قید خود بینه می‌کنید. درحالی‌که بینه کاره‌ای نیست. بینه‌ای که قضا را می‌گوید، قبول کنید. خب این خلاف ظهور ترتب وجوب قضا بر ثبوت حکم است. بینه می‌گوید ماه مبارک بوده،پس قضا بکن. نه اینکه بینه می‌گوید قضا بکن و بینه ای که می‌گوید قضا بکن تنها اینجا قبول است. تنها بینه‌ای که قضا را می‌آورد قبول است.

شاگرد: سه جنبه حکم تکلیفی برای میقاتیت حمل شده است. اینکه بینه فرموده قضا بکن، هیچگاه در ثبوت میقات اول ماه نداریم.

استاد: بحث سنگینی هست. در همین کتب متأخر مثل مستند و شرح عروه، کتاب صوم آقای زنجانی چندین روز بحث کرده‌اند. رفته‌اند و برگشته‌اند. ایشان در دلالت سائر بر اصل اول ماه مبارک مناقشه می‌کنند. لذا خلاف مشهور فرض کنید. ایشان می‌گویند اگر اول ماه هوا صاف است، شهادت بینه فایده‌ای ندارد. مگر از بیرون بیاید. طبق روایت می‌گویند. می‌گویند ما متعبد هستیم که اگر هوا صاف است باید پنجاه نفر بیایند. حتی اگر چهل و نه نفر هم باشند کافی نیست.

> 20:57

شاگرد: این برای غیم است.

استاد: بله، وقتی ابری است از بیرون، قبول است و الّا اگر صاف باشد نه، پنجاه نفر قبول نمی‌شود و بینه دو شاهد عادل را هم ایشان نمی‌پذیرند.

شاگرد: شیخ الطائفه هم همین را می‌فرمایند.

استاد: بله، اقوالشان مختلف است. در بعضی از کتاب‌هایشان اینطور فرمودند.

شاگرد۲: در غیم هم ایشان می‌گویند که حتماً باید از بیرون باشد. یعنی از ظاهر دو نفر بگویند فایده ندارد. کاملاً روایت را تعبد می‌گیرند.

استاد: بله، تصریح می‌کنند که من در خانه نشسته‌ام، هوا هم صاف است و دو نفر برای من شهادت می‌دهند، می‌گویند که این فایده ندارد. چون هوا صاف است، فایده ندارد که دو نفر شهادت بدهند. چون هوا صاف است باید تعبدا به پنجاه نفر برسد. این مختار ایشان شد. حالا نمی‌دانم عدول کرده‌اند یا نه. چند سال قبل فرموده‌اند، نمی‌دانم. شاید تاریخ بحث بود، اما من یادم نیست.

احتمالی که من راجع به این روایت عرض کردم، با فرض تصور احکام ثبوتی طولی و احکامی که بعد از آن احکام ثبوتی می‌آیند که امتثال عبد را مدیریت می‌کند که این وجوب صیام شهر مبارک را چطور روزه بگیر، اگر این طولیت را تصور کردیم، این روایات با هم قابل جمع است.

همان بیانی است که دیروز عرض کردم. چیزی که در مجموع ادله در آن تردیدی نداریم، این است که صوم شهر رمضان واجب است. شهر رمضان هم همان شهر رمضانی است که خدا قرار داده و در علم خودش ثابت است. لحظه شروع دارد و لحظه پایان دارد. اسئلة حول رؤیة الهلال بود؛ ایشان ابتدا حرف استادشان مرحوم خوئی را می‌آورند و می‌گویند استاد ما بعداً مجبور شدند قید اتحاد شب را بزنند. شاید تعبیر «تراجع عنه» را دارند.

بعد شروع می‌کنند و می‌گویند دیدی مجبور شدی که قید بزنی! و الّا چه کسی قائل است که لحظه‌ای باشد؟! در آن مراسلات مرحوم آقای خوئی بین بدء شهر و بدء محاسبه فرق گذاشتند. از باب اتفاق هم بود. مقدماتش مفصل بحث شد. هر چه هم در ذهن شما تکرار بشود ملکه ذهنتان می‌شود. ایشان اتفاق شدند. لذا بدء المحاسبة را در اتحاد شب گذاشتند، و بدء الشهر را لحظه خروج قمر از تحت‌الشعاع و اهلال هلال گذاشتند.

ایشان در اسئله به استادشان می‌گویند اگر قرار شد لحظه شروع ماه نتوانند کار را تمام کنند و مجبور باشید که بدء المحاسبی قرار بدهید، خب سراغ همانی بیایید که همه مسلمانان می‌گویند؛ مسلمانان می‌گویند بدء المحاسبة اول شب است. چرا شما می‌گویید کل بلاد دور دستی که با هم در شب شریک هستند؟! چون خیلی اشکال دارد. خب وقتی چاره‌ای نشد برگردید به همانی که متعارف نزد همه است. متعارف چیست؟ بدء محاسبه در بلد رؤیت است، آن هم وقت غروب. لذا لازمه فرمایش

ایشان این می‌شود که اگر شما هلال را در ساعت دو بعد از ظهر دیدید، با اینکه هلال ماه شوال ای ماه مبارک را دیدید اما نمی‌توانید بگویید که الآن از ساعت دو ماه شوال شروع شده است. نه، ماه شوال شروع نشده است. باید صبر کنید وقت غروب، لحظه غروب بلد شما اتفاق بیافتد و بگویید الآن ماه شوال شروع شد. از ساعت دو بعد از ظهر تا شش بعد از ظهر، هنوز ماه رمضان بود. این لازمه این حرف است.

این بحث‌ها را ببینید؛ مفصل می‌گویند که قبل از اسلام عرب رسمشان بر این بود و بعد هم اسلام آن را تأیید کرده و شواهد عدیده‌ای هم بر آن می‌آورند. از روایات، از تاریخ، از اعتباریات و امثال اینها.

اما مطلبی که دیروز عرض کردم خودش را در اینجا چطور نشان می‌دهد؟ یعنی وقتی لحظه اهلال قمر شد، می‌دانیم که قمر ازتحت الشعاع خارج شده، یعنی اگر هر کس در موضع رائی قرار می‌گیرد، می‌بیند هلال نسبت به کره زمین، هلال است. اگر به این صورت است، ماه شروع شده ای نشده؟ ماه به‌عنوان ماه شروع شده؟

دیروز عرض کردم ظاهرش این است که شهر به‌عنوان یک قطعه‌ای از زمان است که راسم آن حرکت دورانی قمر به دور زمین است. اینکه ربطی به شب و روز ندارد. آن دارد دور زمین می‌گردد. زمین هم برای خودش دور می‌گردد که یک بخشی از آن شب است و یک بخشی از آن روز است. لذا اشکال اصلی که ایشان در اسئله به مرحوم آقای خوئی می‌کنند این است: می‌گویند شما که می‌گویید لحظه‌ای که هلال از تحت‌الشعاع خارج شد و ماه شروع شد، همان لحظه نصف زمین روز است. شما در روز چطور می‌خواهید بگویید که ماه شروع شد؟ و حال آنکه بخشی از آن روز است. پس نمی‌توانید بگویید در لحظه، ماه شروع شده و حال آنکه نصف زمین روز است. برای آنها که معنا ندارد. چون معنا ندارد خود شما مجبور شدید بگویید وقتی قمر اهلال شد، برای کسانی که در شب شریک هستند، اهلال شده. یعنی روزه را کنار گذاشتید. آنهایی که در شب شریک هستند برای آنها اهلال شده. خب آخرهای شب و کسانی که شب‌شان خیلی زودتر بوده، وقتی قمر اهلال می‌شود، آنها در وقت غروب اصلاً اهلال نداشته‌اند. شما چطور این را می‌گویید؟!

مثلاً آلآن ما در وقت غروب قم، قطعاً هلال نداریم اما کسانی که در شب با ما شریک هستند، هفت ساعت بعد از ما شب‌شان است. آنها هم هلال دارند و قطعاً خوب می‌بینند. شما می‌گویید خب کافی است؟! چون ما با آنها در شب شریک هستیم، امشب ما هم شب اول است. می‌گویند چه شب اولی است که ما اصلاً هلال نداشتیم؟! یعنی مشکلات توافت شروع ماه و محاسبه آن مهم است. چون اینها مهم است، مطلبی را که دیروز عرض کردم را دوباره تکرار می‌کنم.

آدم در مبانی علمی باید تصور درستی داشته باشد. این حرف درست است یا نه؟ که راسم شهر و سنه و لیل و نهار، سه حرکت جدا است. سه خط‌کش زمانی است. زمان‌های آنها هم روشن است. سی‌صد و شصت و پنج روز و شش ساعت و فلان دقیقه و فلان ثانیه. بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار ثانیه. این قطعه زمانی مقدارش معلوم است. شبانه‌روز هم که بیست و چهار ساعت است و معلوم است.

ما برای نظم و میقاتیت از میان این سه خط‌کش، یکی را عادّه‌گیری قرار می‌دهیم. یعنی زمان لیل و نهار را که یک شبانه‌روز است، به‌عنوان یک خط‌کشی که روی خط‌کش بزرگتر می‌غلتانیم، عادّ آن بزرگتر است. وقتی عاد شد، در هر سه خط‌کش، وقتی کوچکتر می‌خواهد عادّ بزرگتر باشد، عادّ عدد صحیح نخواهد بود. اصلاً ما عدد صحیح نداریم. مقداری از آن کم می‌آید. یا کم می‌آید یا زیاد می‌آید. این زیادی را چه کار کنیم؟ شما می‌گویید زیادی را بندازد. با اینکه ساعت دو ماه شوال را دیدیم، می‌گویند چه کسی گفته شوال است؟!

29:56

در صدر اسلام وقتی به خلیفه دوم خبر دادند، ناراحت شد. عثمان بعدش گفت خودتان می‌دانید، اما من افطار نمی‌کنم. روایتش را پاراسال خواندیم. اما عمر این کار را نکرد. خبر دادند عده‌ای شنیده‌اند «صم للرؤیة و افطر للرؤیة»، بعد از ظهر بود که همه هلال را دیدند، همان لحظه هم خوردند. چرا؟ چون «افطر للرؤیة». به اطلاق آن اخذ می‌کنیم. به او خبر رسید و گفت نه اگر بعد از ظهر دیدی نباید بخوری. باید تا غروب صبر کنی. همین اتفاق برای عثمان افتاد. به او گفتند که آنها خوردند. بعد از ظهر بود و خوردند. عثمان گفت من افطار نمی‌کنم تا غروب بشود.

الآن به همین خاطر برای ما تقریباً روشن است که وقتی بعد از ظهر هلال را دیدند، نباید بخورند. اگر عمداً بخورند کفاره دارد. باید تا غروب صبر کنند. خب سؤال این است: اگر باید تا غروب صبر کنند، از ساعت دو تا غروب، حکما، حکومتا، اعتبارا، نظما، و به عنوانی طاری می‌گوییم هنوز ماه مبارک است؟ یا نه، باالدّقة العقلیة و الفلسفیة و الهویة می‌گوییم؟ کدام یک از اینها است؟ خود شما به آن فکر کنید. ساعت دو هلال شوال را دیده‌ایم. دو ساعت دیگر هم صبر می‌کنیم و وقت غروب آن را می‌بینیم، فرقی نمی‌کند. شما می‌گویید از ساعت دو تا غروب، روزه را بگیر. همچنین بگو که ماه مبارک است. این گفتن از باب حکومت است؟ حکما است؟ به همین خاطر بود که بین این دو اطلاق نزاع شد؛ آنها می‌گفتند وقتی روزه گرفتید امر خدای متعال است که «أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ[2]»، نه اینکه بین روز بخورید. اما آنها می‌گفتند «صم للرؤیة و افطر للرؤیة». این بحث‌ها بود.

خب در چنین فضای ما چه می‌گوییم؟ می‌گوییم «أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ » یعنی این سه-چهار ساعت واقعاً ماه شوال نیست؟ یا این لحظات واقعاً ماه شوال است اما این لحظات حکم وجوب صوم را دارد؟ کدام یک از اینها را باید بگوییم؟

شاگرد: حالت سومی هم دارد. یکی اینکه ماه شوال هست، یکی هم حکم صوم را دارد، سومی هم در عموم جامعه ماه شوال هست، ولو مسلمان هم نباشند.

استاد: یعنی می‌خواهید به عرف عام احاله بدهید که چه می‌گویند؟ ولو مسلمان نباشند.

شاگرد: بله

استاد: اگر عرف عام ماه‌ها را دسته‌بندی کنند و بگویند ماه الف و ماه ب و ج و ...، وقتی هلال جدید را دیدند چه می‌گویند؟ می‌گویند الآن ماه جدید شروع شد؟ یا می‌گویند هنوز صبر کنیم که شب شود؟

شاگرد: یک جور تنظیمش می‌کنند.

استاد: آن چه که من عرض کردم، این بود که چند جور می‌توان آن را تنظیم کرد. آنهایی که دیروز تأکید کردم این است: در اینجا خیلی فکر می‌برد. وقتی هم فکر می‌کنید می‌بینید که ادله شرعیه به تعارض ختم نمی‌شود. بلکه به بیانهای بسیار خوبی ختم می‌شود که هر کدام را می‌فهمیم که ناظر به کجا است. خلاصه باید این خط‌کش را درست کنیم. آن را چطور قرار بدهیم؟ بدء شروع شهر؟

[1] تهذيب الأحكام، ج۶، ص: ۲۶۹ و ۲۷۰: عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ وَيلٍ قَالَ: وَ النِّسَاءِ فِي الْفِطْرِ إِلَّا شَهَادَةُ رَجُلَيْنِ عَدْلَيْنِ وَ لَا بَأْسَ فِي الصَّوْمِ بِشَهَادَةِ النِّسَاءِ شَهَادَةُ تَزَوُّجَ امْرَأَةً وَاحِدَةً.

[2] البقره ۱۸۷

تفاوت احکام لحظه، روز و شب اول ماه

قبلاً گفتم یک احکامی هست که برای «لحظات» ماه است. یک احکامی است که برای «شب» ماه است. یک احکامی هست که برای «روز» ماه است. صوم حکمی برای روز است و کاری به لحظات ندارد. از طلوع تا غروب است. شما باید آن را منظم کنید و برای آن موضوع پیدا کنید. روز هم برای حرکت وضعی زمین است. پس چراهای ندارید که در آن قطعه زمانی شهر، قطعه روز پیدا کنید که بگویید آن را روزه بگیرید. تطبیق، لامحاله هست، ولی چون موضوع حکم روز است، شما باید همان را بیاورید. اما فرض بگیرید یک احکامی باشد که تنها مربوط به لحظات است.

شاگرد: دعا عند رویه الهلال

شاگرد۲: غلت مرده الشیاطین.

استاد: بله، حضرت فرمودند «اذا اهل هلال شهر رمضان غُلّتْ مَرَدَةُ الشیاطین». شما ماه مبارک را بعد از ظهر دیدید، ارتکاز شما چیست؟ این است که هنوز شیاطین مغلول نشده‌اند؟ صبر می‌کنیم تا غروب شود؟ آدم از این عبارت چه می‌فهمد؟ غلت برای لحظات ماه است. نه برای شب یا روز. برای شهر و لحظات شهر است. چرا؟ چون مغلولیت که قید شب و روز ندارد. وقتی قید شب و روز ندارد، غلت. هلال که طالع شد، غلت.

یکی دیگر هم این است: حضرت می‌فرمایند وقتی هلال ماه را دیدی، لاتشیروا الیه اصابع. ارتکاز متشرعه در اینجا چیست؟ آلآن هلال ماه مبارک را ساعت دو بعد از ظهر دیدند. می‌گویند حالا که هنوز ماه مبارک نیست. صبر کنید، غروب که شد «لاتشیروا الیه بالاصابع». ارتکاز متشرعه چیست؟ اگر «لاتشیروا» برای هلال است و در بند شب و روز نیست، حکمش هم در بند حلول شب نیست. این‌ها مطالبی است که خیلی قابل تأمل و فکر است؛ در این‌که این خط‌کش‌های زمان احکام مناسب خودشان را دارند. کل این خط‌کش به‌عنوان لحظات یک احکام دارد. این همان حرف مرحوم آقای خوئی است. من مکرر عرض کردم. اصل حرف ایشان قابل مناقشه نیست. لذا ایشان اولی که در اسئله شروع کردند، حاج آقای سیستانی این را در نکردند. ما هم قبول داریم که خروج قمر از تحت الشعاع، یک لحظه است. چند لحظه که نیست. کل کره زمین هم شب باشد یا روز باشد، در یک لحظه زمانی است. مثل تحویل شمس به برج حمل است. لحظه تحویل معلوم است. ربطی هم به کره زمین و بقاع آن و شب و روز ندارد. خب اگر به این صورت است، ایشان هم پذیرفته‌اند.

اما این چیزی که مسلم است را وقتی بخواهیم ادامه بحث را جلو ببریم، سنگین می‌شود. چرا سنگین می‌شود؟ چون بدء شهر را با این خط‌کشی که اضافی دارد، چه کار کنیم؟ شب و روز را که حساب کنیم. بخشی از ماه قبلی را به ماه بعدی بدهیم؟ کما این‌که مرحوم آقای خوئی دادند. اشتراک در شب به چه معنا است؟ یعنی برای ما که اصلاً هلال نداشتیم، سرشب ما برای ماه شعبان بوده. ایشان می‌گویند خب باشد، این تکه ماه شعبانی که در قم برای شما ماه شعبان بوده، چون با اسپانیا در شب شریک هستید، به ماه مبارک بدهید. یعنی بگویید امشب شب اول ماه مبارک است. خب چه کار کردند؟ این یک جور ترسیم است. می‌گویند چون خط‌کش‌ها روی هم

نیستند این قسمت زیادی را به‌خاطر اشتراک در شب به ماه بعدی بدهید. این یک راه است. راه‌های دیگری هم هست. لذا در اسئله گفتند که چرا این راه را بروید؟! به جای اینکه این راه را بروید، چون دارای اشکالاتی است و بی‌نظمی پیش می‌آید، همان راه مسلمین را می‌روید و می‌گویید اگر بخواهیم این خط‌کش‌ها را جور کنیم، هر وقت دیدی از همان لحظه غروب حساب کنید. قبل و بعد از آن را کنار بگذارید. چون لحظه غروب است، بنابراین لحظات بعدی آن حساب نمی‌شود. یعنی به ماه قبلی ملحق می‌شود. هم شروع ماه و هم محاسبه آن، لحظه غروب است.

> 39:03

پس مسأله تطبیق خط‌کش‌ها، تصورش و آثاری که بر آن بار می‌شود را تکرار کنید تا ملکه شود. در بین مباحثه گاهی فرمایشاتی گفته می‌شود، می‌بینم آن نکته اصلی جاانگرفته است. یعنی ذهن ما در یک مشهدی از ملاحظه این سه تطبیق جا بگیرد که ناچاریم این زیادی را کاری کنیم. این ناچاری در نفس الامر چند گزینه دارد؟ اگر ما تنها یک گزینه را بگیریم و آن را منحصر بدانیم، در روایات سرگردان می‌شویم و باید آن‌ها را به معارضه ختم کنیم. اما اگر آن گزینه‌ها روشن شود که چند گزینه ثبوتی هست، مطالب دیگری پیش می‌آید.

طولیت شهادت مرأه واحده، عدلین و خمسون در رؤیت هلال با اصل میقاتیت هلال

حال به مانحن فیه برگردیم. حضرت فرمودند پنجاه نفر هم فایده ندارد. یکی از آنها دارد که اگر پنجاه نفر قسامه شد، قبول است. دیگری فرمودند «والخمسون». دیروز هم عرض کردم که این به گمانم مربوط به شهادت هم نیست. آن چه که به‌عنوان یک احتمال خدمت شما می‌گویم، این است: این روایتی که الآن برای محمد بن مسلم بود، «و الخمسون» را روی قرائن بیرونی گفتیم به این معنا است که پنجاه نفر هم می‌بینند ولی بقیه نمی‌بینند. در اینجا حضرت می‌خواهند چه چیزی بگویند؟ روایت ناظر به این است که شهادت است؟ عادل هستند؟ یا عادل در آنها نیست؟

آن چه که دیروز در طولیت احکام عرض کردم این است: ببینید اموری هستند که در نظر شارع بسیار اهمیت دارند. مراتب مقاصد شارع در طول هم هستند. چیزهایی هستند که از آنها نمی‌گذرد. آنها را پایه قرار می‌دهد. ولی وقتی پایه قراردادی، بر این پایه خودش در طول آن، امور دیگری را سوار می‌کند. در طول آن، ثبوتا یا اثباتا؟ هر دوی آنها است. در احکامی که بیان کرده، می‌بینیم خداوند متعال قبلاً برای بندهاش یک حکمی آورده و الآن می‌خواهد به او یاد بدهد که چطور آن را امتثال کند. اگر این است: امر کلاً در مرحله مدیریت امتثال است. یعنی دخالتی در ثبوت ندارد. وقتی می‌گویند دو شاهد عادل به رؤیت هلال شهادت بدهند، به گمانم شک نمی‌کنیم که شارع در اینجا با واقع وجوب صوم کاری ندارد. آن را که جعل کرده؛ ماه مبارک روزهاش واجب است. حال دو شاهد عادل شهادت دادند یا ندادند، روزه آن که واجب است. پس اینکه می‌فرمایند اگر دو نفر شهادت دادند که روزه بگیر، یعنی دارم احراز موضوع را به تو یاد می‌دهم. چطور احراز کنی، موضوع دخول شهر را.

خب وقتی آن ثبوت با این اثبات و مدیریت امتثال در طول هم هستند، در مانحن در این روایت چه داریم؟ آن چه که شارع با این تأکید می‌فرمایند این است: می‌فرمایند صوم است، فرض الله است، مهمترین نیاز را به تعظیم شعائر دارد، سهولت بر کل امت اسلامیه دارد، عدم اختلال نظم دارد. شارع به‌هیچ‌وجه از اینها نمی‌گذرد. یک پایه‌ای است که قرار نیست حاضر شود که صدمه بخورد. پس این، اصل است. هر گاه به موردی برخورد کردیم که قرار باشد این صدمه بخورد، آن حکمی در طول این می‌آید، کنار می‌رود و برگشتش به همین پایه‌ای است که شارع حاضر نیست از آن بگذرد.

در مانحن فیه بیان این روایت چه بیانی است؟ نه بیان شهادت است و نه بیان عدالت و فسق است و نه حتی بیان تخطئه است. با اینکه احتمالش بالا است. حتی حضرت نمی‌خواهند بگویند که رؤیت شاذه پوچ است و آن را تخطئه کنید. اصلاً مقصودشان این نیست. لذا گفتم اجماع داریم خود آن رائیها روزه می‌گیرند. حضرت در این روایت می‌خواهند چه بگویند؟

می‌خواهند بگویند شارع، از یکپارچگی امر صیام مسلمین در شهر مبارک نمی‌گذرد. خب حال اگر از این نگذشتیم، چطور یکپارچگی بیاید؟ یک وقتی است حاکم شرع است، یک خانم می‌آید و به او می‌گوید من دیدم. حاکم شرع که با قرائن به اطمینان می‌رسد، و گفتیم علم حاکم و اطمینان او

حجت است، البته علی الفرض؛ من فعلاً مدعاها را می‌گویم. خب ببینید مقصود شارع هست. امام چه کار دارند که بگویند ظن چه کاره است؟! بلکه باید پنجاه نفر باشند. خب آن پنجاه تا برای چه بود؟ برای این بود که بگویند آن جایی که قرار است، با بینه و ظن، نظم صیام کل جامعه مؤمنین و مسلمین به هم بخورد، در آن جا اختلاف نکنید. بلکه بناء بر این است که همه آن‌ها را کنار بگذارید. وقتی بروید که کل بلد توافق بکنند. وقتی می‌بینید زمینه‌ای است که کل بلد در آن توافق نمی‌کنند، پنجاه تا هم فایده ندارد. اما یک وقتی است که می‌بینید اگر پنجاه نفر بشوند، آن چه که مقصود من است، می‌شود. خب مشکلی ندارد. یک جایی است که می‌بینیند با دو نفر هم می‌شود.

پس حضرت دارند یک لایه از مقصود شارع را می‌گویند که در طول مقاصد دیگر است که در مدیریت امتثال است که حتی ناظر به تخطئه رؤیت شاذ نیستند. کاری با آن ندارند. بلکه ناظر به تضمین البلد هستند. لذا الآن می‌بینید در این باب روایات متعددی هست که دلالت‌های روشن دارد. همین روایتی که الآن خواندیم چقدر دلالتش روشن است! امام فرمودند «صم للرؤیة و افطر للرؤیة»؛ شما یقین را می‌خواهید؟ نه، من الآن کاری با یقین ندارم، «ولیس رؤیة الهلال ان یجیء الرجل و الرجلان فیقولان رایناه، انما الرؤیة ان یقول القائل رایت، فیقول القوم صدق».

جالب این است که در آن جا فرمودند «فیقولان رایناه»، بعد می‌گویند «انما الرؤیة یقول القائل»، نمی‌گویند «القائلون». درصورتی‌که حضرت باید بفرمایند «اذا قال القائلون»، چون فرمودند «یقولان رایناه» فایده‌ای ندارد. درحالی‌که حضرت می‌فرمایند «اذا قال القائل». یعنی اینجا مقصود من این نیست که دو نفر، سه ای چهار و ... باشند. بلکه مقصود من تضمین قوم است. «القوم یقولون صدق». بین قوم اختلافی نیست. همه به‌عنوان ماه مبارک، تعظیم شعائر صیامی که «بنی الاسلام علی خمس»، فردا را روزه می‌گیرند. پس حضرت به جای این‌که بگویند «قائلون»، فرمودند «قائل». به جای این‌که بگویند «یثبت الشهر»، فرمودند «یقول القوم» که ناظر به اجتماع بلد است.

محدوده حکم حاکم در اعلام شهر و رؤیت هلال

شاگرد: درمدیریت امتثال گاهی امر شخصی پیش میآید. مثل وقتی که برای نافله میگویند طوری مدیریت میکنند که همه ثوابها را جمع کنند. در این مسألههای که میفرمایید روایاتی که در طول هم وارد میشود، یعنی در یک ماهی ممکن است که سهوالت از بین برود و ... ، اینجا میتوان گفت مدیریت امتثالی که است شئونات حاکم پررنگ است.

استاد: ببینید حاکم نمیتواند خلاف شرع بکند. بحث ما سر این است که مبادی حکم حاکم را از نظر بحثی فراهم بکنیم.

> 47:45

شاگرد: من بعد از این را عرض میکنم. یعنی روایات را نباید شخصی ببینیم. ثبوت و نفس الامر همه این مالکاتی که میفرمایید درست است. اما الآن که میخواهد پیاده شود چطور پیاده میشود؟ یک نفر میخواهد که اینها را منسجم کند.

استاد: معنای مدیریت امتثال این است که اگر دو امارهٔ در کنار هم در دو دلیل آمده، اگر ما آنها را مدیریت امتثالی نبینیم، میگوییم تکاذب الدلیلین. این میگوید آن دروغ است و دیگری میگوید که این دروغ است. اما اگر مدیریت امتثالی دیدیم، میگوییم ما میخواهیم روزه را بگیریم، یک راه این است و دیگری هم راه دیگر است. تعارض بهمعنای تکاذب الدلیلین محقق نمیشود. موارد متعددی از مثالهایش را هم عرض کردم.

شاگرد: در مسأله نافله میگفتیم قدم ای قدمان باشد و «النصف الی ذلک احب الی». اینها را فرمودید که مدیریت امتثال است. ولی در آن جا لازم نبود که یک نفر بیاید و آنها را درست کند. همین که شارع گفت قدم ای قدمان، مدیریت امتثال کرده و تمام میشود. الآن هم که این را میفرمایید مدیریت امتثال است. اما نوعی از مدیریت امتثال است که باید حاکمی بالا سر آن باشد. و الّا غرضی که شارع از مدیریت امتثال دارد، پیش نمیرود. به خلاف مواردی مثل نافله.

استاد: ببینید حرف شما در حکم زیربنایی نمیآید. من عرض کردم آن چه که در مدیریت، پایه است و شارع میگوید من از آن نمیگذرم، این است که همه قوم با هم باشند. در میقات اول ماه مبارک، کل بلد همه با هم روزه بگیرند. وقتی شارع میگوید من از این نمیگذرم، حال در طول این میگوید وقتی هم دو عادل شهادت دادند، قبول دارم. اما در طول آن است که از آن نمیگذرد. اگر قبول کردیم و مقصود اصلی شارع که از آن نمیگذشت نقض نشد، خب مشکلی نیست. میگوییم دو عادل را هم قبول کردند. چرا؟ بهخاطر آن چه که میگوید من بالای پنجاه تا را هم قبول نمیکنم. چون نقض غرض من به این است که اختلاف میافتد. با این چیزی که در طول آن برای شما قرار میدهم اگر با دو شاهد عادل هم شد، با آن مشکلی ندارم. اما اگر شرائط طوری جلو رفت که این دو شاهد عادل به مقصودی که از آن نمیگذرم دارد صدمه میزند، حال میگوییم همه را کنار بگذارید. میخواهد عادل باشد،

خب باشد. حتی بالاتر از این پنجاه نفر هم باشند باز فایده ندارد. باید طوری باشد که همه توافق کنند.

در چند روایت دیگر هم شواهدی دارد. گفت آقا من در شهر هستم، کل بلد روزه می‌گیرند، حضرت فرمودند اگر پانصد نفر در شهر هستند و همه گرفتند، همراه آنها باش. اذا کان البلد خمس مأة. ببینید از نظر مدنیت، پانصد نفر شهر قابلی است. حضرت فرمودند همراه آنها روزه بگیر. یعنی این ناقض آن مقصود اصلی نیست.

الآن شما می‌فرمایید شهادت عدلین درست است، اما در آنچه که روایات می‌گویند، مدیریت امتثال پایه هست. کجای آن حالت معارضه پیدا می‌کند و حاکم می‌خواهد؟ نیازی به حاکم ندارد. بله، شهادت عدلینی که بدون حاکم می‌شود؛ مثلاً می‌بینید گاهی چهره‌هایی هستند که یک عمر استهلال کرده‌اند. همه به‌خوبی آنها را می‌شناسند. تا می‌گویند حاجی فلان و حاجی فلان، ماه را دیدند، کل بلد تسلیم می‌شود. حاکم شهر نمی‌خواهد. مقصود امام علیه‌السلام هم هست. با حاجی فلان و حاجی فلان تمام می‌شود. همه روزه می‌گیرند. روایت «لاخمسون» اصلاً شامل آن نیست. منظور من این است. چرا؟ چون خود شارع در طول «والخمسون»، بینه عادله را قطعاً در کل مسائل شرعی قرار داده است. چرا ما قید بزنیم و بگوییم چون هوا صاف بود، حاجی فلان و حاجی فلان دیدند، اما دیگران ندیدند، هیچ فایده‌ای ندارد. حتماً فایده دارد.

در اجتماع بلد هم باز حاکم شرع نیاز نداریم. یعنی آن جایی که کل بلد با ورأ خمسون اتفاق کردند، یعنی دقیقاً مفاد این روایت بود. ای با «خمسون عدد القساوة» اتفاق کردند، باز روایت آن را تأمین می‌کند بدون حاکم. پس کجا نیاز داریم که یک حاکم بالا سر آن باشد؟ آن جایی که احساس می‌کنیم حاکم، با ضوابط شرعیای که بلد است و به اطمینان شخصی خودش حکم می‌کند.

اگر روایت شافعی درست باشد، چرا امیرالمؤمنین امر به صیام کردند؟ یعنی حضرت گفتند که ماه شعبان را روزه بگیرید؟! ظاهرش این است؟! یک نفر آمد گفت من ماه را دیده‌ام. «فامر علیه‌السلام بالصیام»؛ یعنی گفتند که روزه ماه شعبان را بگیرید؟! در روایت که نیامده است.

شاگرد: ذیل آن «لان اصوم یوما من شعبان» بود.

استاد: درست است ولی «افطر یوما من شهر رمضان» را هم فرمودند. خود حضرت در همان نقل شافعی فرمودند «لان اصوم یوما من شعبان احب الیّ من ان افطر یوما من شهر رمضان». حضرت دارند تشویق می‌کنند به اینکه من چرا به حرف این یک نفر عمل کردم؟ به‌خاطر اینکه احبّ این است که من ماه مبارک را افطار نکنم. با این بیانی که احبّ این است که من افطار نکنم، لازمه‌اش این می‌شود که ... .

شاگرد: از شعبان به‌صورت احتیاطی روزه بگیرید.

استاد: حضرت که این را نفرمودند. اگر به این صورت بود که نیاز داشت و مئونه می‌خواست که راوی تأکید کند. بگوید «امر بالصیام ان یصوموا من شعبان». چرا؟ چون می‌گوید شهادت داد که ماه مبارک داخل شده است. او شهادت داد که ماه مبارک داخل شده اما بر خلاف هر دو امر کرد! این خلاف متفاهم عرف است.

شاگرد۲: یعنی در شهر تهران چون اختلاف زیاد می‌شود، حکم حاکم ضروری می‌شود؟ چون جامعه سه چهار دسته می‌شوند.

استاد: نه، در خود حکم حاکم هم در فقه، مفصل اختلاف است. ما فعلاً مبادی این را فراهم می‌کنیم.

روی اینها تأمل کنید تا مقصود من از مراتب طولی روشن شود. به‌نحوی‌که به جای اینکه روایات تعارض داشته باشند، حیثی بشوند در مدیریت امتثال. متحیث بودن یک روایت به اینکه کجای امتثال را مدیریت می‌کند، خیلی مهم است. روایت «لاخمسون» بالای سر است، اصلاً از آن نمی‌گذریم. ولی مقصود از آن روشن است. خب شارع می‌خواهد در تعظیم این شعائر اختلافی نباشد. روایات عدلین هم بالای سر ما است. چرا؟ چون در طول است. اما اگر قرار شد مقصود اهم را به هم بزند، نه.

تفاوت احکام طولی با مقاصد الشریعه

55:42

شاگرد۲: فرق این بیان با مقاصد الشریعه‌ای که سنی‌ها می‌گویند چیست؟

استاد: مقاصد، استنباطات ظنیه استحسانیه است. اما اینها استظهار از نفس دلیل است. ما از متن دلیل استظهار عرف عام عقلائی می‌کنیم. وقتی عرف عام عقلاء این را می‌بینند در استظهار کل عرف ولو مسلمان نباشند، می‌گویند گوینده کلام می‌خواسته چه بگوید؟ وقتی در جمع از ادله استظهار از ادله کردیم، دیگر استحسان و مفاسدی که ناشی از حرف زدن خودمان باشد، نیست.

میقات‌ها، امری برای کل مسلمین در تمام جهان

شاگرد: برای چه سطحی از جامعه باید نظم باشد؟ یک شهر؟ یک امت اسلامیه است؟

استاد: در آیه می‌فرماید: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ[1]». آیا در حج می‌گویند الآن روز عرفه است؟ ما می‌گوییم روز عرفه که نیست. این با ارتکاز از میقات‌ها مناسب است یا نه؟ قبلاً صحبت کردیم. الآن می‌گویند اینجا عرفه است، دعا را بخوانید. اما در کربلای معلی که روز عرفه این قدر تأکید شده، نیست. فردا است. این مواقف میقات‌ها می‌باشد یا نه؟ «للناس و الحج» یعنی همه در آن شریک هستند.

شاگرد: مخصوص کسانی است که در عرفه باشند.

استاد: درست است اما آن‌ها چیزهایی دارند که به ما هم مربوط می‌شود. مثلاً می‌گویند روز هشتم این کار را انجام بدهید. همراه حاجی‌ها این کار را بکنید. کسی که می‌خواهد مُحل شود، در دو حصر مواردی به این صورت دارد. خب می‌گوید من در اینجا زودتر محل شوم یا دیرتر؟ چه کار بکنم؟ لذا میقات مطلب بسیار مهمی است. برای ضابطه کل زمین هم پارسال عرض کردم.

شاگرد: موید اتحاد افق می‌شود.

استاد: نه، ما اتحاد در شب را عرض نکردیم. اشتراک در شب اشکالات عدیده دارد. ما جور دیگری رفتیم. فی الجمله بعضی از مطالبش را عرض کردم. انشاءالله زنده بودیم بقیه آن‌ها را هم عرض می‌کنیم.

شاگرد: در عین این‌که شرط است، می‌توان میقات را برای کل امت تصویر کرد؟

استاد: ما شرط اتحاد افق را برداشتیم. ولی برداشتن شرط اتحاد افق، لازمه‌اش این نبود که اشتراک در شب را بپذیریم.

شاگرد: آقای صدر می‌گویند در هر جا دیده شود برای کل زمین محسوب می‌شود.

استاد: چطور؟ عبارت ایشان را آوردیم و خواندیم.

شاگرد: آقای مختاری به ایشان نسبت داده‌اند که هر جای زمین دیده شود، برای کل زمین هم می‌باشد.

استاد: منظور ایشان در آن جا، لحظه بود. یعنی شروع لحظه‌ای آن. و الاّ آقای سیستانی می‌گویند یعنی چه هر وقت دیدی برای کل کره خوب است؟! آن جا که روز است چه کار کنند؟!

شاگرد: پنجاه نفر با مدیریت امتثال چطور جور در می‌آید؟

استاد: باید توضیح بدهم که قسامه چیست. تفاوت قسامه با آن‌ها چیست و چرا حضرت این را فرمودند. یعنی در مدیریت امتثال علی ای حال قسامه دارد احراز موضوع می‌کند. خودش ثبوتی نیست که وقتی قسامه آمد تازه ماه، ماه شود. وقتی مدیریت امتثال است، به‌نحوی‌که احراز موضوع می‌کند، خمسون متخذ از ادله قسامه است. قسامه از کجا آمده؟

شاگرد۲: حاکم ظن دارد ولی علم ندارد.

استاد: بله؛ لوث، شرط است علی المشهور که باید توضیح دهم.

شاگرد: شیخ انصاری دارد «خمسون بینه»، یعنی باید صد نفر باشند.

استاد: چون می‌گویند در این مورد جای بینه است، ولی نیست. چون نیست... . ان‌شاءالله نگاه می‌کنم.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] البقره ۱۸۹